

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۳۱ خرداد ۱۳۹۷

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ (يونس، ۵۷)

جلب توجه انسان به بیماری‌های روحی در آیه‌ی کریمه

در این آیه‌ی کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی یونس که از سوره‌ی مکی است، خدای متعال توجه انسان را به بیماری‌های روحی جلب کرده است. این گروه از بیماری‌ها مانند بیماری‌های جسمانی نیست که درد و آثار دیدنی داشته باشد. انسان‌ها همواره نسبت به این نوع بیماری‌های نامرئی معنوی که مربوط به روح و باطن آن‌ها است غافل بوده‌اند و در آینده هم غافل خواهند بود. شاید از هزار نفر یک نفر هم حسد، کبر، کینه، بخل و محبت به دنیا را از جمله بیماری‌های دنیا و روزگار خود نمی‌شمارد؛ مگر افراد خاصی که اهل علم و دانش، و از علوم معنوی آگاه باشند. شایسته است که انسان، قبل از شروع به انجام تکالیف ظاهری، روح خود را از آلودگی‌ها و بیماری‌های معنوی، پاکیزه و درمان کند. نماز خواندن و روزه گرفتن در حال غفلت از آلودگی‌ها و عدم توجه به تزکیه و پاکیزه کردن روح از صفات رذیله، در انسان اثر نمی‌گذارد. وحی و موعظه هم در چنین فردی اثرگذار نیست. بالاترین موعظه، موعظه‌ی خدای متعال در قرآن کریم است. تاریخ نشان می‌دهد که این موعظه در اشخاصی که روحشان به ضد ارزش‌های معنوی آلوده بوده، اثر نگذاشته است. این نکته، امری قطعی است و قابل شک هم نیست. تا هنگامی که این آلودگی‌ها پاکیزه نشود، روح تحت تأثیر موعظه و پند در فرمایشات حق تعالی و انبیاء و اولیاء سلام الله علیهم قرار نمی‌گیرد. نقاش‌های ساختمان، قبل از نقاشی، آلودگی‌های محل مورد نظر را پاک و زمینه را تمیز می‌کنند تا رنگ روی سطح بنشیند. تزکیه به معنای همین پاکیزه کردن زمینه است. هر مقدار که آلودگی روح کمتر باشد، پذیرش پند بیشتر است. این قانون از قانون‌هایی است که هیچ استثنائی ندارد. این قانون، تشریحی نیست، بلکه تکوینی است؛ یعنی با وجوب نماز و روزه فرق دارد.

از حضرت باقر صلوات الله علیه سؤال کردند، هنگامی که ما خدمت شما یا امثال شما می‌نشینیم و فرمایشات شما را گوش می‌کنیم، لذت می‌بریم و روح ما تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اما وقتی از حضور شما مرخص می‌شویم، با گذشت زمان به شرایط قبلی خود بازمی‌گردیم. آن حضرت در پاسخ این سؤال فرمودند که بعضی افراد خدمت جدّ ما رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شدند و همین سؤال را مطرح کردند. آن بزرگوار فرمودند: مَثَلُ شَمَا، مَثَلُ يَكُ ظَرْفِ سَوْرَاخِدَارٍ اسْتِ كِه اِگَر زِير اَبِ قَرَارِ گِيرِد، اِز اَبِ پَر مِي شُود، اَمَا وَاقْتِي كِه ظَرْفِ رَا اِز اَبِ بِيرون مِي اَوْرِنْدِ دَر مَدْتِ كَوْتَاهِي مَتَنَاسِبِ بَا قَطْرِ سَوْرَاخِهَا اِز اَبِ خَالِي مِي شُود.

این‌گونه قوانین را سنت می‌نامیم و منظور ما سنت تکوینی است که در ویژگی‌های آن تبدیل و تغییری واقع نمی‌شود. "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا". در صدر اسلام اغلب افراد آلوده‌ی به رذایل تکوینی و طبیعی بودند و اکثراً نسبت به این نکته که برای انسان دو نوع بیماری قابل تصور است، غفلت داشتند. اکثر مردم بیماری‌های مبتلابه در جامعه را بیماری‌های جسمانی مانند تب و لرز و تیفوس می‌دانند که آثار آن قابل رؤیت است. اما اگر فردی پذیرای نصابی که مانند دو تا چهار تا واضح، روشن و آشکار است، نباشد مردم او را بیمار نمی‌دانند. زیرا این پذیرش مربوط به قلب و روح است.

روح آلوده‌ی به رذائل، مانع پذیرش کلام حق

اگر روح آلوده‌ی به رذائل شود، دیگر پذیرش ندارد. سعدی می‌گوید: ((من گوش استماع ندارم لمن تقول))، در این جا منظور شاعر گوش سر نیست، بلکه آن گوش است که مضمون و مفهوم گفتار را با فطرت خدادادی خود دریافت کند؛

البته اگر فطرت ضایع نشده باشد و پس از این که فهمید که این گفتار صحیح است، آن را تصدیق کند و اگر باطل است، آن را تکذیب کند.

قرآن در رابطه با این گوش می‌فرماید: «وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا»، حق تعالی با این بیان کلی به گروهی اشاره می‌فرماید، که می‌توان گفت اکثریت افراد در هر جامعه‌ای مورد نظر هستند. آذان جمع اُذُن و لَهُمْ ضمیر جمع است. هر یک نفر یک جفت گوش دارد که جمع آن آذان می‌شود. «لَّا يَسْمَعُونَ» هم فعل جمع است. «بِهَا» که به «آذان» برمی‌گردد، به معنی به وسیله‌ی آن گوش‌ها است؛ اما معنی صحیح این است که همه‌ی افراد هم گوش سر و هم گوش دل دارند و اگر گوش دل ناشنوا شده باشد، نصیحت و موعظه در آن وارد نمی‌شود.

اگر انسان این واقعیت نامرئی را، به دلیل این که خدای متعال آن را در قرآن فرموده است باور کند، با جستجو در جامعه، مصادیق آن را پیدا می‌کند. خدای متعال و اولیای خدا و انبیاء سلام‌الله‌علیهم اصرار دارند که مردم را متوجه به واقعیت‌های نامرئی کنند، چون مردم بر حسب طبع خود، نمی‌خواهند آن چه را که قابل رؤیت با چشم سر نیست باور کنند. مشرکین به انبیاء عرض می‌کردند که اگر می‌خواهید ما را به سوی یک خدا و خالقی دعوت کنید که ما بت‌های خود را رها کنیم و به آن توجه پیدا کنیم، خدایی را به ما معرفی کنید که چشم سر ما آن را ببیند.

خدای متعال می‌فرماید: «ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، دریافتی‌های انسان‌ها منحصر به واردات گوش و چشم سرشان، واردات قوای لامسه، و واردات غذای در معده‌شان است. اگر برای تحقق انسانیت واقعی این مقدار موجودی کافی بود، هیچ نیازی به وجود انبیاء و کتب آسمانی نبود. درک شیرینی غذای شیرین، یا تلخی غذای تلخ نیاز به پیامبر ندارد. پیام آن بزرگواران به انسان این است که وارداتی وجود دارد که شما قادر نیستید طعم تلخ و ضرر و زیانش را با حواس ظاهری ادراک کنید، بلکه باید با ورود به مرحله‌ی دیگری، انسان واقعی شوید و ظرفیت خلیفه‌اللهی پیدا کنید. انسانی که از این واقعیت‌ها دور است هیچ‌گاه نباید احتمال دهد که روزی خلیفه‌الله شود. چنین فردی از آن مرتبه‌ی خلیفه‌اللهی که در فرزندان حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام وجود دارد خارج است، هر چند مانند یک مجسمه، دارای اندامی متناسب، و ظاهراً شبیه انسان باشد.

خدای متعال انسان‌ها را متوجه به چیزهایی می‌کند که با چشم سر دیدنی نیست. «قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» توجیه کردن حق تعالی مخصوص به خود او است و توجیه کردن انبیاء و اولیاء به دنبال توجیه خدای متعال است. اگر آن آگاهی و قدرت و علم متحد با ذات حق تعالی وجود نداشت، انبیاء و اولیاء هم نبودند، و علم انبیاء و اولیاء هم وجود نداشت. همه‌ی این موارد به آن منشاء متصل است.

ضایع کردن خلقت حق تعالی، با بی‌توجهی به مواظب او

حتی در جامعه‌ی ما که گل سرسبد همه‌ی جوامع است، اغلب افراد تنها برای امور مادی زندگی در تکاپو هستند و از جایگاه خود به عنوان یک انسان غافل هستند. انسان‌ها برای شناسایی دردهای نامرئی خود که با هیچ وسیله‌ای ادراک نمی‌شود، تلاش نمی‌کنند و با گذشت قرن‌ها هیچ وسیله‌ای یا آزمایشی برای تشخیص میزان حسد و کبر و امثال آن تدارک ندیده‌اند.

خدای متعال با کلمه‌ی «أَيُّهَا النَّاسُ» توجه فرزندان حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام را جلب می‌کند و می‌فرماید: پندی از سوی خالق شما برای شما آمده است. اگر انسان به این پند گوش فرا ندهد هدف از خلقت خود را ضایع کرده است. مانند این که یک خودرو بخریم و تا آخر عمر، نه خود سوار شویم و نه در اختیار فرد دیگری بگذاریم، تا نهایتاً اسقاط شود. اگر انسان به دنبال ادراک این‌گونه از بیماری‌های روحی نرود و آن‌ها را شناسایی نکند، هدف از خلقت خالق خود را ضایع کرده است و پاسخ‌گویی در قیامت به این خلاف، دشوارتر از پاسخ‌گویی برای ترک نماز است.

پند و موعظه از سوی یک شخصیت منحصر به فرد، یعنی خالق ما است، که جای شک ندارد. «مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ». این امر منحصر به مسلمین نیست و سایر کتب آسمانی هم برای امم خود این مواعظ را داشته‌اند. اما به نقل قرآن کریم، امم گذشته به جای پیروی از پیامبر خود، انبیاء و پیامبران الهی سلام‌الله‌علیهم را کشته‌اند. آن مردم در زمان خود یک پیغمبر داشتند، اما قتل همه‌ی انبیاء به آن‌ها نسبت داده می‌شود، زیرا اگر پذیرای پند و موعظه‌ی پیامبران الهی بودند، در چنین جایگاه غیر الهی و غیر انسانی قرار نمی‌گرفتند. به عنوان نمونه حضرت نوح سلام‌الله‌علیه بر حسب نقل نه‌صدوپنجاه سال یا طبق نقل دیگر، هفت‌صدوپنجاه سال مردم را دعوت کرد.

عدم تمایل انسان به رها کردن لذات حیوانی، مانع فهم مواعظ الهی

فهم مواعظ الهی برای انسان مشکل نیست، مشروط بر این‌که خود خواهان فهم باشد. این‌گونه نیست که فهم مواعظ پیامبران مانند فهم یک زبان خارجی برای انسان ناآشنا با آن زبان باشد. اگر چنین بود مردم تکلیف نداشتند و جهنمی نمی‌شدند. اما در واقع مردم دست برداشتن از عادات خود و لذایذ مادی را به صرفه نمی‌بینند. خدای متعال خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». در این مردم که به ظاهر مانند یکدیگر هستند، افرادی وجود دارند که پس از شنیدن مطلب، خوب و بد آن را تشخیص می‌دهند و از بهترین حرف متابعت و پیروی می‌کنند، یعنی آن‌را می‌فهمند. ای پیامبر من، تو به این افراد مژده بده. اگر انسان هیچ نفهمد و درک نداشته باشد، تکلیف هم ندارد. انسان می‌خواهد از حیوانیت و لذایذ حیوانی خود دست بردارد، در نتیجه کار برای او مشکل می‌شود. اگر انسان با توفیق و کمک حق تعالی، دندان لذت‌جویی مادی را از دهان بکشد، اول راحتی او است. به عبارت دیگر اگر انسان از این دنیا راحتی حیوانی نخواهد، در هر شرایط دشواری، احساس راحتی خواهد کرد.

ما برخی از کارهای خوب، مانند احسان، کمک به ضعیف، بلند کردن شخص زمین خورده از روی زمین، عبور دادن نابینا از خیابان را تشخیص می‌دهیم و دیگران هم انجام این قبیل کارها را تحسین می‌کنند. اولیای خدا به ما می‌فرمایند که در این‌جا دو چیز قابل رؤیت است، یکی عمل دست‌گیری از فرد دیگر، و دوم عامل دست‌گیری کننده، یعنی فاعل و انجام‌دهنده‌ی آن عمل خیر.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرمایند: "فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ". ارزش انسانی که عمل خیری از او صادر می‌شود، بیش‌تر از خود آن عمل خیر است. زیرا خوب واقعی آن مغزی است که به دست و پا فرمان می‌دهد. انسانی که لقوه دارد اگر ناخواسته دستش در گوش کسی بخورد گناه نکرده، و اگر ناخواسته پول از دستش در دست فقیر بیفتد کار خوبی نکرده است، زیرا این عمل خارج از اختیارش بوده است. "فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ"، در هیچ فرهنگی و علمی این فرمول وجود ندارد؛ مگر علمی که با علم توحید و خداشناسی عجین شده باشد. کارشناس این علم هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است، که می‌فرمایند: "فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ".

از حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه نقل شده است: "عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ التَّفَكُّرِ" شما را به ادامه دادن تفکر توصیه و سفارش می‌کنم. ایشان نمی‌فرمایند که ((عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ الْإِنْفَاقِ))، یا ((عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ الصَّوْمِ))، یا ((عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ الصَّلَاةِ))، یا ((عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ الْجِهَادِ))، بلکه می‌فرمایند: "عَلَيْكُمْ بِإِدَامَةِ التَّفَكُّرِ". یعنی با مغز کار کنید، تا فعال شود و خوب و بد را بفهمد، و خوب را انتخاب و بد را ترک کند. حق تعالی و اولیای او این‌گونه فرمول‌ها را به انسان منتقل می‌کنند. این علم توحید است. اگر خداشناسی از هر علمی خارج شود، مطلب ارزشمندی باقی نمی‌ماند. آن‌چه پس از گذراندن عمری طولانی برای انسان باقی می‌ماند این است که مغز یک فرد، مغز انسانی شود. حضرت در ادامه‌ی حدیث می‌فرمایند: "فَأِنَّهُ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ". به فکر ادامه بدهید به دلیل این‌که ادامه دادن به تفکر و تلاش مغز، پدر و مادر هر خوبی است.

اگر آثار توحید و علوم توحیدی از ایران، از تهران یا شهر دیگر برداشته شود، چیزی باقی نمی‌ماند. قرآن در چند تعبیر می‌فرماید: شهدا نمرده‌اند، زنده هستند و نزد حق تعالی روزی می‌خورند. غربی‌ها این موضوع را نفهمیده‌اند، اما فقط متوجه شده‌اند که لغت‌نامه‌ی آن‌ها واژه‌ی شهید را کسر دارد. با زحمت و هزینه‌ی زیاد، داعش را ایجاد کرده‌اند. افرادی با کمربند انفجاری خود و چندین نفر دیگر را از بین می‌برند و به جهنم می‌روند. آن‌ها بیش از این نتوانسته‌اند فکر کنند، چون با حق تعالی کار ندارند و از شعور الهی بی‌بهره هستند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ». آن‌چه برای شما آمده سم و زهر و هلاک‌کننده نیست، بلکه پند و موعظه و خیر است، و عطاکننده‌ی این خیر هم پروردگار و رب شما است. حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه در دعای ابی‌حمزه‌ی ثمالی به خدای متعال عرض می‌کند: من گرسنه بودم، تو سیرم کردی؛ من تشنه بودم، تو از من رفع عطش کردی؛ من برهنه بودم، تو من را پوشاندی. اگر انسان سال‌ها روزه بگیرد و این دعا را هم بدون توجه به مفاهیم آن بخواند، رشد نمی‌کند. بلکه لازم است هنگام خواندن، به ترجمه‌ی دعا هم توجه کند تا مفهوم آن را بفهمد.

ورود به شاهراه خلیفه‌اللہی، با بهره‌گیری از کتب آسمانی

حق تعالی می‌خواهد با کتب آسمانی خود، و با فرمایشات انبیا و اولیاء، فرزندان حضرت آدم سلام‌الله‌علیه را به شاهراه خلیفه‌اللہی وارد کند. اولین قدم، گوش دل فرا دادن به موعظه و پند حق تعالی است. این مواظب در افرادی که موفق شده‌اند که روح خود را پاکیزه‌تر کنند، زودتر موثر واقع می‌شود. اما آن‌هایی که هیچ به فکر تزکیه‌ی نفس نبوده‌اند، تحت تأثیر واقع نمی‌شوند.

«وَوَشَفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»، ما در این قرآن درمان و داروی بیماری‌های نامرئی شما را قرار داده‌ایم. انسان خواب نمی‌فهمد که در بدن او یک غده وجود دارد. انسانی هم که نمی‌فهمد تکبر دارد، بخل دارد، حب جاه و مقام دارد، کینه دارد، انسانی مبتلای به تومور روحی است که خواب است، و باید با موعظه بیدار شود. قبل از انجام کارهای فیزیکی به عنوان مستحبات، یا ترک مکروهات، باید انسان بفهمد که بیماری‌های باطنی و روحی او چیست، تا آن‌ها را درمان کند. در ضمن درمان، می‌تواند کارهای خیر و مستحب را، به خود تحمیل کند، ولی اول باید به آن مرحله‌ای برسد که احساس کند مریض است. افراد بسیار کمی فهم و درک این‌گونه از بیماری‌ها را دارند و لذا وضعیت در سراسر جهان این‌چنین است.

خدای متعال حضرت آدم سلام‌الله‌علیه را خلق فرمود، و در قرآن انگیزه‌ی از این خلقت را به فرشتگان خود چنین بیان کرد که من می‌خواهم در زمین -یعنی در عالم کون و فساد- خلیفه‌الله داشته باشم. خلیفه‌الله موجودی است که ظاهر آن مادی، اما کارها و گفتار او الهی است. مصداق کامل خلیفه‌الله معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند. هرچند هیچگاه نمی‌توان به اندازه‌ی ظرف معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به حقیقت ولایت و خلیفه‌اللہی رسید، اما هر انسانی که جداً بخواهد فرمان خدای متعال را اطاعت کند، به اندازه‌ی ظرف وجودی خود، به این حقیقت می‌رسد. میزان رسیدن به این نتیجه، به شرایط مختلف این فرد از قبیل پدر و مادر، غذا و جامعه، و به اندازه‌ی که تلاش کرده است بستگی دارد.

علت نرسیدن مردم به این مقام، غیر از آن چهارده نفر و خاندان‌شان که تالی‌تلو عصمت هستند، نشان‌گر آلوده بودن ظرف‌ها است. تا واقعیت تزکیه در وجود انسان محقق نشود، و تا ظرف پاکیزه نشود، بویی از خلیفه‌اللہی در وجود او به مشام نخواهد رسید. بیماری باطنی نامرئی که آزمایشات و وسائل پزشکی آن را تشخیص نمی‌دهد، هزار و چهارصد سال قبل در این آیه ذکر شده است، هرچند به گوش ما نخورده باشد. «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، پند و موعظه، دارویی ضروری است و مطلب زائدی نیست، «وَوَشَفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»، که شفا و درمان بیماری‌های نامرئی باطن انسان است.